

# اصول تربیت

دکتر علی اصغر احمدی

## اصل شانزدهم

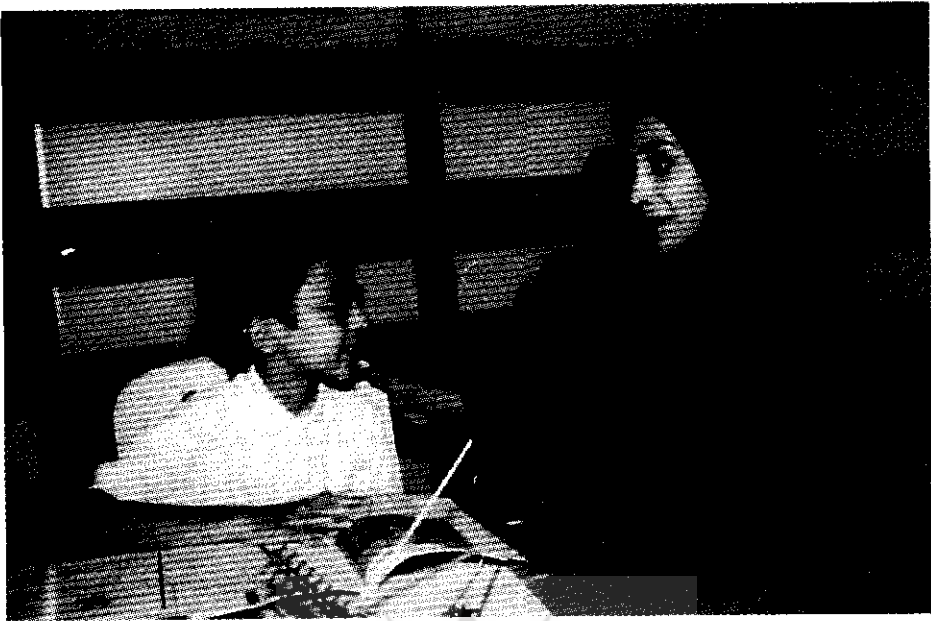
تعلیم بر خلاقیت و اکتشاف کودک استوار است، از این رو بهتر است به جای آن که پاسخ دهندگانی خوب برای سؤال‌های کودک و نوجوان باشیم، سؤال کنندگان یا به عبارتی هدایت کنندگان خوبی برای آنان باشیم.

یکی از وظایف مهم اولیا و دغدغه‌های آنان تعلیم و آموزش مناسب و به موقع فرزندان

است. امروزه اکثر پدران و مادران، آموزش فرزندان خود را در کنار تأمین نیازمندی‌های اولیه آنان، یعنی غذا، پوشاک و مسکن، یکی از وظایف اساسی خود به شمار می‌آورند.

اولیا از بدو تولد و حتی پیش از آن در اندیشه آموزش فرزندان خود هستند، تا جایی که برخی از آنان با محاسبه اول مهر برای ورود به مدرسه، به غلط اقدام به بزرگ گرفتن شناسنامه فرزند خود می‌کنند، تا به زعم آن‌ها فرزندان یک سال از تحصیل عقب نماند. چنین اقدامی نشانگر این است که اولیا از بدو تولد و حتی پیش از آن در اندیشه تحصیل فرزندان خویشند. با چنین وضعی آیا لازم نیست که اولیا اندکی به ماهیت آموزش بیندیشند و بدانند که آنچه با این علاقه در پی آنند چیست؟ آیا لازم نیست بدانند که تعلیم چگونه تحقق پیدا می‌کند و چگونه می‌توان به فرزند خود در این زمینه کمک کرد؟





داشتن چنین دیدگاهی دربارهٔ کودک اساساً نادرست است. کودک نه تنها یک موجود منفعل در آموزش نیست، که موجودی است کاملاً فعال و فعالیت او نیز در درک و فهم وی ریشه دارد. او خود نقشی اساسی در آموزش خویش دارد و هر چه می‌آموزد در اصل به کمک خلاقیت خویش است، نه از طریق آموختن منفعلانه. کودک مانند ضبط صوت و یا دوربین فیلم‌برداری، هر آنچه را که در دسترس حواسش قرار می‌گیرد، دریافت نمی‌کند، بلکه آنچه را که می‌بیند و می‌شنود، در ذهن خود بازآفرینی می‌کند و چیزی نو از آن به وجود می‌آورد. با چنین دیدگاهی این معلم نیست که مطالب را به ذهن کودک منتقل می‌کند، بلکه این خود کودک است که آن‌ها را دریافت می‌کند و در ذهن بازآفرینی می‌کند. معلم تنها زمینه‌ساز چنین خلاقیتی است. معلم در این صورت تنها

ما در بیان این اصل درصدد آنیم که اندکی راجع به ماهیت تعلیم صحبت کنیم و سپس وظیفهٔ خود را در مقابل آن روشن سازیم. به راستی آموزش و یا تعلیم چیست؟ آیا می‌توانیم کودک را به صفحه‌ای تشبیه کنیم که معلم و آموزنده از طریق آموزش بر روی این صفحه مطالبی می‌نویسد و هر چه مطالب بیشتری بر روی این صفحه نوشته شود، کودک با سوادتر و عالم‌تر می‌شود؟ اگر چنین تصویری از ذهن کودک داشته باشیم باید قبول کنیم که معلم کاری جز افزودن بر آنچه قبلاً بر صفحهٔ ذهن کودک نوشته شده است، وظیفه‌ای دیگر ندارد. کودک هم باید در اختیار معلم قرار گیرد و بدون اختیار و اراده، مانند یک تخته سیاه، منتظر بماند تا معلم هر چه می‌خواهد بر روی آن بنویسد. در چنین دیدگاهی کودک هیچ نقش فعالی ندارد، بلکه یک منفعل صرف است.

بكثره التعلّم، بل العلم نورٌ يقذفه الله في قلب من يشاء. " یعنی علم به زیادی تعلیم نیست، بلکه علم نوری است که خداوند به قلب هر که بخواهد می‌تاباند. قرآن خداوند را هم نور آسمان‌ها و زمین معرفی می‌کند، نوری که با وجود آن اشیا نه تنها درک می‌شوند، بلکه هستی می‌یابند. به عبارت دیگر از دیدگاه اسلامی علم از عالم بالا به انسان داده می‌شود نه از عالم پایین. یعنی این اشیا نیستند که خود را به رؤیت ما می‌رسانند، بلکه این نور است که اشیا را روشن می‌کند تا آن‌ها را ببینیم، و این نور هم نور مادی نیست، بلکه نور فهم و درک است، نوری که از جانب خالق هستی نازل می‌شود تا به قلب انسان می‌رسد. انسان به کمک این نور است که اشیا را می‌بیند یا به آن‌ها علم پیدا می‌کند. این نور مانند آن است که از نور افکنی که در اختیار انسان است بر اشیا می‌تابد و آن‌ها را روشن می‌کند و بازتاب آن بر دل و ذهن متعلم نقش می‌بندد، و این تازه دریافت علم از مادون مرتبه انسان است. از ماورای مرتبه او نیز علم چون نور بر ذهن و دل متعلم می‌تابد. قداما، فلاسفه و حکمای پیشین به این اعتبار رؤیت و ابصار را حاصل نور چشم می‌دانستند. آنان معتقد بودند که این نور از چشم مبصر است که خارج می‌شود و موجب رؤیت و ابصار می‌گردد. چنین مطلبی با توجه به این که بر هر انسانی روشن است که وقتی شیئی به کمک نور بیرون روشن نشود، یعنی در تاریکی قرار گیرد، قابل رؤیت نیست، نمی‌تواند بیانگر این نکته باشد که نور مرئی از چشم بیننده به شیء می‌تابد، بلکه مقصود این است که نور فهم و درک باید از ذهن و دل متعلم بر اشیا بتابد تا آن‌ها را درک کند.

کاری که می‌کند این است که کودک را در معرض چیزی که باید بیاموزد قرار می‌دهد. او مطلب آموختنی را به کودک عرضه می‌کند و این کودک است که باید آن را دریافت کند و به درون خویش ببرد. اصطلاح " درک " به معنای همین دریافت است، و این دریافت به شکل فعال انجام می‌گیرد. به همین علت است که تا وقتی متعلم خود نخواهد و یا قابلیت درک نداشته باشد، معلم نمی‌تواند به او چیزی بیاموزد. معلم به کودکی که قابلیت درک را دارد می‌تواند بیاموزد، نه به هر کودکی؛ و این معنای خلاقیت در مفهوم گسترده آن است. خلاقیت در معنای محدود آن اشاره به افرادی دارد که بیش از دیگران با نوآوری به جهان می‌نگرند و پدیده‌های نو می‌آفرینند، ولی خلاقیت در معنای عام آن عبارت از هر نوع ادراک و هر نوع تعلیم است. بر این اساس هر ادراک و تعلیمی یک پدیده نو است که توسط درک‌کننده و تعلیم‌یابنده شکل می‌گیرد. هر ادراکی یک چیز نو است که توسط درک‌کننده به وجود آمده است. کودک انسان اساساً خلاق به دنیا می‌آید، یعنی هم با خلاقیت و نوآوری می‌آموزد و هم این کار را دوست دارد. هم توانایی نوآوری را به شکل گسترده دارد و هم از انگیزه این کار برخوردار است. لذا تعلیم و تربیت احتیاجی به تحمیل یادگیری ندارد، فقط باید کودک را در معرض یادگیری قرار داد. او خود با یادگیری فعال هم چیزهای نو می‌آموزد و هم انگیزه‌اش برای یادگیری‌های جدید قوی و قوی‌تر می‌شود.

از دیدگاه اسلامی نیز این نکته قابل تأمل و توجه است. اسلام علم را نور می‌داند. (امام صادق علیه السلام می‌فرماید: " ولیس العلم

و یاد گرفتن سوق می‌دهیم، تا تحمیل آنچه یادگیری آن را ضروری می‌دانیم. کودک طیف گسترده‌ای از سؤال‌ها را در زمینه‌های دینی، علمی، اجتماعی، هنری و اخلاقی مطرح می‌کند که مربی کارآمد باید شکارچی خوبی برای این سؤال‌ها باشد.

۲- برای رشد خلاقیت‌های کودک لازم است سؤال کنندگان خوبی باشیم تا پاسخ‌دهندگانی خوب. یعنی زمانی که با سؤالی از جانب کودک مواجه می‌شویم، سعی نکنیم بلافاصله جواب سؤال او را بدهیم. بهتر است او را کمک کنیم تا خود پاسخ سؤالش را بیابد. باید مطمئن باشیم که بسیاری از سؤالاتی که از طرف کودک و نوجوان مطرح می‌شود، ماهیتاً قابل پاسخ گفتن توسط خود او نیز می‌باشد. مقصود از این عبارت این نیست که او ضرورتاً پاسخ سؤال خود را می‌داند، بلکه منظور این است که او می‌تواند پاسخ سؤال خود را بیاید، خواه از طریق تفکر و خواه از طریق مراجعه به منابع مربوط. پرسش خوب اساساً نیمی از پاسخ است و طرح سؤال روشن و مشخص از عهده هر کس بر نمی‌آید. وقتی کسی سؤال روشن، مشخص و خوبی را مطرح می‌کند، خود نشان می‌دهد که دارای قابلیت خوبی برای درک پاسخ است.

برای مثال اگر کودکی از شما می‌پرسد که پایتخت فلان کشور کجاست، لازم نیست شما بلافاصله پاسخ دهید. می‌توانید از او بپرسید که آیا خودش می‌داند یا نه و آیا می‌تواند حدس بزند؟ در صورتی که در این مرحله بتواند به پاسخ برسد، مقصود حاصل می‌شود ولی اگر نه، می‌توان کتاب یا کتاب‌هایی را برای یافتن

خلاصه آن که تعلیم چیزی نیست که ما به شکل فعال به کودکی که منفعل است بدهیم، بلکه او در اصل فعال است و مربی باید پاسدار فعالیت او که همان درک خلاق اوست باشد. مربیانی که خود را بر کودک تحمیل می‌کنند مانع رشد حقیقی کودک می‌شوند ولی مربیان و معلمانی که میدان را برای کشف کودک باز می‌کنند، او را در جهت رشد حقیقی هدایت می‌کنند.

با توجه به این نکات، لازم است مربیان، اعم از اولیا و معلمان، به نکات زیر توجه خاص داشته باشند:

۱- نقش فعال کودک و نوجوان را در یادگیری به طور جدی در نظر بگیرند و آن را پایه یادگیری قرار دهند. اجازه بدهند کودک و نوجوان با شوق و ذوق خود به طرف یادگیری بیاید و از تحمیل مطالب خودداری کنند. اگر مربیان شکارچیان خوبی برای رفتارها و گفتارهای فرزندان باشند و هر رفتار مثبت را به موقع مورد توجه قرار دهند، می‌توانند آنان را در جهت یادگیری بهتر و بیشتر هدایت کنند. به ذهن تمامی کودکان سؤال‌های متعددی خطور می‌کند که آن‌ها را از مربیان خود می‌پرسند. مربیان باید سؤالات ناشی از کنجکاری کودک را به سرعت مورد توجه قرار داده، از طریق گفت‌وگوی دو طرفه، هم به کودک در یافتن پاسخ کمک کنند و هم انگیزه وی را برای جست‌وجوی تقویت نمایند.

به این ترتیب اگر ما رفتارها و گفتارهای درست و رو به رشد کودک را، که به شکل خودانگیخته بیان می‌شود، به موقع مورد توجه و تقویت قرار دهیم او را بیشتر به سمت دانستن

توجه قرار داد. حتی آموزش پیچیده‌ترین فرمول‌های ریاضی، فیزیک و شیمی نیز به این طریق امکان‌پذیر است و هر چند که وقت گیر است، یادگیری آن‌ها بنیادی و همراه با تقویت خلاقیت دانش‌آموز خواهد بود. وقتی می‌خواهیم مفهومی مثل جذر را بیاموزیم می‌توانیم از دانش‌آموز این سؤال را بپرسیم که وقتی عددی مانند ۵ را در خود ضرب می‌کنیم عدد ۲۵ به دست می‌آید، حالا اگر بخواهیم از راهی که رفته‌ایم بازگردیم چه می‌کنیم؟ یعنی:

رفت

→

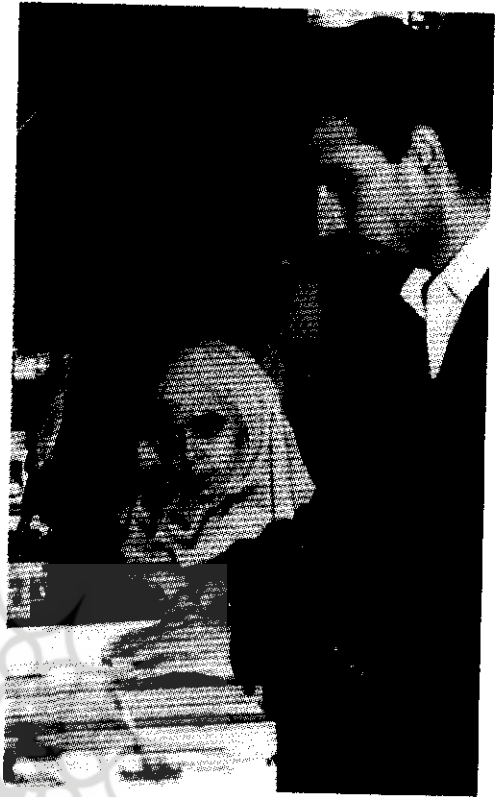
$$5 \times 5 = 25$$

←

برگشت

و او با کمی تأمل پاسخ خواهد داد: ۲۵ را بر ۵ تقسیم می‌کنیم و عدد ۵ به دست می‌آید. حال می‌توانیم از او بپرسیم: "اگر ما دو عددی را که در هم ضرب شده است ندانیم، آیا باز می‌توانیم این مسیر را بازگردیم؟" او با تأمل می‌تواند راه را حدس بزند. با پرسش و پاسخ متوالی می‌توانیم دانش‌آموز را به کشف فرمول جذر هدایت کنیم، نه این که آن را مستقیماً به او آموزش دهیم.

۳- برای رشد خلاقیت فرزند باید از عجز بودن پرهیز کنیم و همان‌گونه که در اصل سوم گفتیم کودک آنچه را که خود با تلاش خویش به دست می‌آورد، به خوبی پاس می‌دارد، ولی آنچه را که با اکراه و اجبار به او می‌دهیم قدر نمی‌شناسد و آن را به سرعت از دست می‌دهد.



پاسخ به او معرفی کرد. فرزند وقتی پاسخ خود را از چنین طریقی پیدا می‌کند، به خوبی برایش ماندگار می‌شود.

در مثالی دیگر اگر کودکی بپرسد:

"چهار ضرب در چهار چند می‌شود؟" بهتر است در پاسخ بگوییم: "خودت حدس بزن."

اگر جوابش درست بود، ما به مقصود رسیده‌ایم ولی اگر جوابش درست نبود، بهتر است با سؤالی ساده او را به طرف هدف هدایت کنیم، مثلاً بگوییم: "دقت کن که می‌خواهیم بدانیم چهار تا چهار تا چند می‌شود، معنای این جمله چیست؟ او با اندیشیدن به سؤال شما، سؤال برایش روشن‌تر می‌شود.

نباید مثال‌ها را در همین محدوده ساده مورد